



Research Paper

Continuity and Change in Russia-U.S. Relations during Putin's Fourth Term, 2018-2024

Seyed Naser Soltani^{1*}

Assistant Professor of Public Law, Faculty of Law, College of Farabi, University of Tehran, Qum, Iran. Email: naser.soltani@ut.ac.ir

Abstract

Maurice Duverger was a French political scientist and professor of constitutional law in the 1950s-1970s, and greatly influenced the intellectual climate of constitutional law and political science. His fame spread abroad throughout Europe, North America and Asia, and his books and articles became known to thinkers and students in a score of countries as diverse as Iran, the U.S., and Spain. Duverger stood between these two academic disciplines and tried to establish a link between them. Abolfazl Qazi, a constitutional law professor at the University of Tehran undertook the task of translating some of Duverger's books into Persian, e.g., *Institutions politiques et Droit constitutionnel* (Constitutional Rights and Political Institutions), and *Sociologie politique* (Political Sociology). He also wrote a book which was clearly and significantly influenced by the French scholar's writings on the subject of constitutional law. Nowadays, research conducted on the history of French constitutional thought have been analyzing the negative impact of Duverger's school of thought. The important narrative that he presented about political institutions, for example, his discussions of 'semi-authoritarian system' and 'semi-parliamentarism' has been gradually forgotten. At the end of the 1970s, a slow but significant change in political science was taking place as the result of the systematic and comprehensive use of methods and theories of sociology and history by political scientists, and the growing value of collaborative research, empirical analyses and multidisciplinary scholarly efforts to discuss and analyze issues. This change turned Maurice Duverge into a historical figure who belonged to an obsolete and pre-scientific period. This "new" political science was not exclusively interested in the same issues that were of concern for Duverge such as voting

*How to Cite: Soltani, Seyed Nasser. (2023, Fall) "On the Influence of Maurice Duverger on Iranian Constitutional Theory," *Faslnāmeḥ-ye siyāsat (Politics Quarterly)* 53, 3: 473-498 <DOI:10.22059/JPQ.2024.318016.1007733>.

Manuscript received: 27 January 2021; final revision received: 30 November 2023; accepted: 3 December 2023, published online: 16 December 2023



© Authors retain the copyright. Publisher: University of Tehran Press.

behavior and political parties. Instead, the attention somehow turned to exploring how politics can draw inspiration from other disciplines and encourage collaboration, elaboration, and evaluation.

The results of the recent studies which have critically examined Duverger's writings might also apply to the discussions of Iranian Constitutional theory. The main objective of this article is to find suitable answers to the following research questions: a) How have Duverger's works influenced Iran's theory of constitutional rights? and b) What consequences have these works had on research concerning constitutional rights in Iran? Using the qualitative content analysis method, the most significant works of Duverger and Abolfazl Ghazi are examined in order to answer these questions. In the research hypothesis, the author claims that Ghazi's translations of Duverger's books have had a negative impact on the studies of constitutional law in Iran. The main findings indicate that the studies of constitutional rights in Iran are still under the influence of Abolfazl Ghazi's work which had been in part influenced by Maurice Duverger's thought. These studies have been diverted from the right course and have not found its way. Thus, Iranian scholars and leading experts must pay closer attention to the link between constitutional rights and political science as two imperative fields of knowledge.

Keywords: Abolfazl Qazi, Constitutional Law, Maurice Duverger, Political Sciences, Political Sociology

Declaration of conflicting interests

The author declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.



تأثیر ترجمه آثار موريس دوورژه بر نظريه حقوق اساسی ايران

سیدناصر سلطانی *

استاديار حقوق عمومي، دانشکده حقوق، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ايران. رايانامه:
naser.soltani@ut.ac.ir

چکیده

موريس دوورژه، از استادان حقوق اساسی و علوم سیاسی فرانسه در دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ بود که تأثیر بسیاری بر فضای فکری حقوق اساسی و علوم سیاسی گذاشت. آوازه او از مرزهای فرانسه گذشته و به اسپانيا، امريکا و ايران هم رسیده بود. در ايران، ابوالفضل قاضی، استاد حقوق اساسی دانشگاه تهران، دو کتاب از وی را به فارسی برگرداند، همچنين در کتابی که در حقوق اساسی نوشت، از او بسيار تأثیر پذيرفت. امروزه در تاريخ اندیشه حقوق اساسی فرانسه پژوهش‌هایی انجام گرفته که تأثیر سوء مکتب دوورژه را بررسی کرده است؛ اين پژوهش‌ها بر برخی زوایای فکر دوورژه پرتو انداخته‌اند که نتایج آن می‌تواند در حقوق اساسی و علوم سیاسی ايران هم درست باشد. هدف اصلی اين مقاله يافتن پاسخ‌های مناسب به دو پرسش پژوهشی زیر است: ۱. ترجمه آثار دوورژه بر نظريه حقوق اساسی ايران چه تأثیری داشته است؟ و ۲. ترجمه اين آثار چه پیامدهایی در حقوق اساسی ايران داشته است؟ از روش تحليل محتوای کیفی مضمونی مهم‌ترین آثار دوورژه و ابوالفضل قاضی استفاده شد. در فرضيه پژوهشی استدلال می‌شود که ترجمه آثار دوورژه تأثیری منفی بر مطالعات حقوق اساسی ايران داشته است. یکی از پژوهش‌هایی که جای آن در نظريه حقوق اساسی و علوم سیاسی ايران خالی است، تأملاتی درباره تلاش‌های استادان پیش‌کسوت، و بازبینی و بازرسی راهی است که ایشان طی کرده‌اند تا از اين راه بتوان بحث‌های حقوق اساسی را تجديد کرد. یافته‌های اصلی اين پژوهش نشان می‌دهد که حقوق اساسی ايران هم چنان ذیل التقاطی که ابوالفضل قاضی از روش دوورژه کرده، ادامه دارد، و نتوانسته است راه خود را پیدا کند. همچنين به ضرورت ترميم پیوند میان حقوق اساسی و علوم سیاسی به‌عنوان یکی از راه‌های بازسازی حقوق اساسی توجه شده است تا از اين راه به احيا و اصلاح پیوندهای اين دو حوزه دانش، از سوی اهل آن، اندیشیده شود.

واژه‌های کلیدی: ابوالفضل قاضی، جامعه‌شناسی سیاسی، حقوق اساسی، علوم سیاسی، موريس دوورژه

* استناد: سلطانی، سید ناصر. (۱۴۰۲). «تأثیر ترجمه آثار موريس دوورژه بر نظريه حقوق اساسی ايران»، *فصلنامه سیاست*، ۵۳، ۳، ۴۹۸-۴۷۳. <DOI: 10.22059/JPPQ.2024.318016.1007733>

تاریخ دریافت: ۸ بهمن ۱۳۹۹، تاریخ بازنگری: ۹ آذر ۱۴۰۲، تاریخ تصویب: ۱۲ آذر ۱۴۰۲، تاریخ انتشار: ۲۵ آذر ۱۴۰۲.



۱. مقدمه

اهمیت پرداختن به موریس دوورژه در حقوق اساسی ایران بدین دلیل است که یکی از نویسندگان حقوق اساسی که بر این رشته در ایران تأثیر گذاشته، بسیار تحت تأثیر دوورژه بوده، از این رو لازم است تا با بحث و فحص درباره دوورژه پرتوی بر دیدگاه‌های ابوالفضل قاضی انداخت و محکی برای سنجش آرا و اندیشه‌ها و تأثیرات قاضی به دست داد. از سوی دیگر، دوورژه و پیرو ایرانی او از قائلان رویکردی در حقوق اساسی بودند که این رشته را به متون نوشته قانون اساسی و قوانین دیگر محدود نمی‌دانست و برای این رشته منابع و قوانین دیگری نیز می‌شناخت که ناگزیر نوشته نیستند. توجه به قواعد نانوشته حقوق اساسی از نکات قابل بحث در نظریه حقوق اساسی ایران است و به نظر می‌رسد که می‌بایست راه و روشی ایمن و مطمئن به سوی آن گشود و بدین منظور معاینه و ممیزی روش و رویکرد نویسندگان پیش‌کسوت حقوق اساسی ایران و منشأ و سرچشمه آرا و اندیشه‌هایشان باید مورد توجه اهل نظر حقوق اساسی در ایران باشد (Soltani, 2021: 86) تا از گذر چنین پژوهش‌هایی بتوان در نظریه حقوق اساسی ایران گامی فراخ پیش نهاد.

یکی از اهداف این مقاله ارائه توضیحاتی درباره موریس دوورژه است تا از این راه بر تأثیر او در حقوق اساسی ایران نوری افکنده شود و از گذر این بحث توضیحاتی درباره استاد فقید حقوق اساسی ایران، ابوالفضل قاضی، داده شود که از این حقوقدان فرانسوی اثر پذیرفته و از او آثاری به فارسی ترجمه کرده بود (Duverger, 1970; Duverger, 1969; Duverger, 1973; Duverger, 1975; Duverger, 1993). از سوی دیگر، توجه به دیدگاه موریس دوورژه از منظر حقوق اساسی نانوشته نیز حائز اهمیت است؛ بدین معنا که او برای توجه به این دسته از قواعد حقوق اساسی در راهی قدم گذاشت که روش اندیشیده و ایمنی برای گام نهادن در این راه دشوار نبود. نظریه حقوق اساسی فرانسه نیز مدتی ذیل نظریه موریس دوورژه سردرگم و سرگشته شد تا اینکه به تدریج راهی به سوی مطالعه این دسته از قواعد حقوق اساسی باز کرد. فایده دیگر چنین بحثی این است که به رابطه بین حقوق اساسی و علوم سیاسی توجه می‌دهد. حقوق اساسی در هر دو گروه علوم سیاسی و حقوق یکی از مواد درسی مشترک است و با مباحث هر دو گروه پیوند و پیوستگی دارد و حتی کتاب‌های مشترکی تدریس می‌شوند. هرچند در منظری فنی و تخصصی عالمان هریک از این رشته‌ها از مناظر و مفاهیمی به موضوع‌ها می‌نگرند که به ناگزیر مشترک و مشابه نیستند، هرچند بسیار مجاور و نزدیک‌اند؛ ولی این رویکردهای متفاوت گفت‌وگو و ارتباط علمی و آکادمیک ندارند. به عبارت دیگر استادان علوم سیاسی و حقوق اساسی که این مسائل مشترک را موضوع و ماده پژوهش خود قرار می‌دهند، گفت‌و شنود و مباحثه‌ای علمی میانشان برقرار نیست و از این حیث حقوق

اساسی از توان بالقوه مهمی در ایران محروم است. به نظر می‌رسد اندیشیدن به شرایط چنین پیوندی می‌تواند مجالی برای تجدید مطلع مباحث حقوق اساسی، به‌عنوان محل بحث از مشروطه‌خواهی، باشد.^۱

موريس دوورژه، با عزیمت از موضع یک حقوقدان، در سال‌های دهه ۱۹۵۰ میلادی یکی از بنیانگذاران و سلسله‌جانبان احیای علوم سیاسی در فرانسه بود. در پس چنین کوششی او به‌پرافتخارترین موقعیت‌های دانشگاهی، یعنی ریاست نخستین هیأت داوران کنکور استادی در علوم سیاسی^۲، دست یافت. با گذشت چند دهه از درخشش آکادمیک دوورژه، او همچنان به‌عنوان معروف‌ترین سیاست‌شناس فرانسوی در خارج از مرزهای فرانسه شناخته می‌شود و یکی از ده تن نخستی است که در جهان بسیار به آثار او ارجاع داده می‌شود. با این سابقه، محو شدن و غیبت ناگهانی او از جهان آکادمی، در ۱۹۸۰، با وجود ارجاعات مهمی که به او در فرانسه و خارج از فرانسه در علوم سیاسی و حقوق عمومی وجود دارد، محل تأمل و شایسته بررسی و پژوهش است تا علت چنین فرازوفروود ناگهانی و غیرمنتظره درباره او بررسی شود. شکاف و فاصله میان مسیری که او در فرانسه طی کرد (دوورژیسیم) با درخشش او در امریکا، که همچنان رو به رشد و محل توجه است، زیاد است. در امریکا او همچون پیشگام تحلیل‌های راهبردی از رأی شناخته می‌شود تا بدان پایه که حتی امروز اصطلاح «دستورکار دوورژه»^۳ در پژوهش‌ها استفاده می‌شود (Cox, 1997; François, 2010 : 23-38). دوورژه امریکایی به چهره‌ای ماندگار و زنده در علوم سیاسی امریکا و حتی علوم سیاسی دنیا تبدیل شده است. در این مقاله تلاش خواهد شد تا به سه پرسش زیر پاسخ داده شود: ۱. چرا دوورژه چنین جایگاهی را در علوم سیاسی و حقوق اساسی زادگاه خود و حتی در برخی کشورهای دیگر مانند ایران ندارد؟ ۲. تأثیر وی بر نظریه حقوق اساسی در ایران چه بوده است؟ ۳. چرا باید حقوق اساسی ایران از بحث‌های دوورژه سال‌ها پیشتر از این فاصله می‌گرفت؟ روشن است که چنین کاری تنها با رویکردی انتقادی به آثار کسانی که از او تأثیر پذیرفته‌اند، ممکن خواهد

۱. لزوم چنین گفت‌وگویی میان استادان حقوق اساسی و علوم سیاسی در پژوهش‌های بروس آکرمِن، استاد ممتاز حقوق و علوم سیاسی دانشگاه ییل، نیز نمایان است. او پس از نقد حقوقدانانی مانند استیون کالابریس که سنگ توفیقات نظام حقوق اساسی امریکا را بر سینه می‌زد؛ به نقش سازنده عالمان علم سیاست اشاره می‌کند: «... دانشمندان علوم سیاسی نقش سازنده‌تری بر عهده گرفتند ... که چیزی بیش از رجزخوانی‌هایی که به‌صورت الگوهای بسته‌بندی شده ... ارائه می‌شدند» می‌آموختند... «درحالی‌که حقوقدانان آمریکایی خود را با ارجاعات ریاکارانه به متسکیو و مدیسون سرگرم می‌کنند، دانشمندان علوم سیاسی مدرن به مطالعه شیوه عملکرد واقعی نظام‌های [حکومتی] دیگر در جهان همت گماشته‌اند. این پژوهش‌ها برای همه کسانی که می‌خواهند درباره آینده تفکیک قوا بیندیشند، منبع بسیار ارزشمندی است» (Ackerman, 2020: 17-22).

2. concours national d'agrégation en science politique

3. agenda duvergien

بود. در فرضیه پژوهشی استدلال می‌شود که ترجمه آثار دوورژه تأثیری منفی بر مطالعات حقوق اساسی ایران داشته است.

درباره راهی که موريس دوورژه طی کرد، در ادامه توضیحاتی خواهد آمد. این توضیحات نشان می‌دهد که چرا حقوق‌دانان ایرانی می‌بایست در نسبت آثار او با حقوق اساسی با احتیاط بیشتری نظر کنند و به‌سادگی نمی‌بایست نه با آثار او و نه با آثار افراد دیگری روبرو شوند؛ یعنی صاحب‌نظرانی که هرازگاهی در محافل علمی سر بر می‌آورند و شهرتی جهانی می‌یابند. باریک‌بینی در سیر احوال دوورژه نشان می‌دهد که بدون معاینه نباید اجازه ورود هرگونه دیدگاه و بحثی را در قلمرو حقوق اساسی ایران داد و بی‌توجهی به این مسئله می‌تواند برای رشد طبیعی یک علم زیانبار باشد و آن را مدت‌ها در خواب کند و به اغما فرو برد.

۲. موضع پیشرو موريس دوورژه

به هر ترتیبی که بخواهیم راهی را که موريس دوورژه، در فرانسه، طی کرد ترسیم کنیم، باید بگوییم که او در واقع دو شخص و به تعبیری ذوجهین بوده است و او را می‌بایست ذوجهین تصویر کرد؛ از یک سو حقوق‌دانی است که در کار علوم سیاسی است و از سوی دیگر سیاست‌شناسی است که از حقوق عمومی برخاسته است و بدین معنی ذوالقلمین است. این جایگاه دوورژه و شرایطی که در آن چنین پایگاهی را به‌دست آورد، از او یک «انقلابی»^۱ ساخت و همین وضع عامل سرنگونی و سقوط او شد (Vedel, 1990: 172; Favoreu, 1984).

موريس دوورژه در کنکور استادی حقوق عمومی در ۲۵ سالگی در ۱۹۴۲ رتبه نخست را به‌دست آورد که در نظام آموزش عالی فرانسه موقعیتی ممتاز به‌شمار می‌رود و با تخصصی که در حقوق اداری و حقوق مالی داشت، در راهی مرسوم و کلاسیک پای گذاشت. او تحت راهنمایی ژرژ بونارد^۲ (مدیر مسئول مجله معروف حقوق عمومی که با حمایت از رژیم ویشی شهرت یافت) بود (Lochak, 1989: 17). پس از طی موفقیت‌آمیز کنکور استادی، موريس دوورژه راه مدرسه علوم سیاسی بوردو را پیش گرفت و از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۵ در آن شهر ماند. اینکه چرا او در چنین راهی گام نهاد و با آموزش حقوقی وارد مدرسه علوم سیاسی شد، محل سؤال

۱. ژرژ ودل از «انقلاب دوورژه»، وقتی که او در فرانسه همچون واقعه‌ای که به گذشته تعلق داشت، سخن گفت. این سخن ژرژ ودل برای نظریه حقوق اساسی جدید فرانسه، که توسط لویی فاورو نمایندگی می‌شد، چنان اهمیت داشت که چند ماه بعد در نخستین شماره مجله فرانسوی حقوق اساسی، در ژوئن ۱۹۹۰ بازنشر شد. علت بازنشر این مقاله و انتقاد از مکتب دوورژه این بود که مکتب جدید، که با توسعه آرای شورای قانون اساسی راه خود را باز کرده بود، بیش از پیش لازم می‌دید تا خطوط خود را با راه دوورژه جدا کند و فاصله‌اش را به‌وضوح با او تعیین کند. لویی فاورو به نوبه خود انتقاد از دوورژه را از سال‌ها پیش و در دهه ۸۰ میلادی شروع کرده بود و با این انتقادات مقدمات آشکار کردن رسالت خود را فراهم می‌کرد.

2. Roger Bonnard

است، درحالی‌که او، در معنایی که پی‌یر بورديو می‌گوید، ميراث‌دار این راه جدید نبود؛ یعنی سابقه و پیشینه‌ای قابل اعتنا در این راه نداشت. هرچند بنابر قاعده حاکم بر موارد مشابه^۱ چون رتبه نخست کنکور استادی حقوق عمومی را به‌دست آورده بود، انتظار آتیۀ درخشانی از او می‌رفت، اینکه او در راه نویی گام گذاشته بود، چنین سرنوشتی را برایش محتمل می‌کرد، درحالی‌که از نظر سنت دانشگاهی و علمی او در مسیری مخاطره‌آمیز و راهی باریک و تاریک پای نهاده بود.

پس از اقامت در دانشگاه بورديو به دانشگاه پاریس آمد. بسیار زود در جمع کوچک استادان حقوق اساسی متمایز و برجسته شد. در ۱۹۴۷ روزنامه‌نگار رسمی روزنامه لوموند بود و از آنجا دستمزد ماهیانه می‌گرفت. در همین سال درسنامه‌ای با عنوان جدید و بدیع «حقوق اساسی و علوم سیاسی» منتشر کرد. در این درسنامه او به‌صراحت بیان می‌کند که از روش تفسیری سنتی در حقوق اساسی باید عبور کرد تا از راه «سابقه و پیشینه اجتماعی هر متن قانون‌اساسی» به «تعریف قوانین اجتماعی واقعی» دست یافت (Duverger, 1948). پس از آن‌که استاد دانشکده حقوق پاریس شد، که در آنجا به‌ویژه «جامعه‌شناسی سیاسی» درس می‌داد، ویراست جدیدی از درسنامه حقوق اساسی‌اش عرضه کرد؛ که حتی ساختار این کتاب جدید با ساختار معمول و مرسوم در سنت این نوع کتاب‌ها تفاوت فاحشی داشت، به‌طوری‌که او تنها ۷۰ صفحه (در ۳۰۰ صفحه‌ای که به جمهوری پنجم^۲ پرداخته بود) به «نیروهای سیاسی» اختصاص داده بود (Duverger, 1959b). این روش به‌روشنی با رویه متداول و متعارف تفاوت داشت که به نام یک «گسست» از طرف برخی «حقوقدانان جوان مکتب فرانسوی» اعلام و ابراز شده بود که موريس دوورژه خود را سخنگوی آنان می‌دانست.

دوورژه در مقدمه کتاب سمت‌وسوی آن را چنین وصف می‌کند: جهت‌گیری این کتاب «جامعه‌شناسانه است و نه متافیزیکی. از درکی پیشینی از دولت عزیمت نمی‌کنیم و درکی پیشینی از دولت و حکومت نداریم: ما وقایع را تحلیل می‌کنیم [...] این روش به یک «غفلت زدایی» و دریدن پرده حجابی واقعی می‌انجامد. این روش امکان می‌دهد تا دریابیم نهادهای سیاسی و اساسی موضوع یک رقابت دائم میان گروه‌های اجتماعی هستند، جدالی همیشگی که این نهادها همزمان ابزارها و موضوع آن هستند. [...] این نهادها، اغلب دست‌کم در بخشی، وسیله‌ای برای پنهان کردن سیطره برخی گروه‌ها بر برخی دیگرند و وسیله تحمیل این سلطه به‌اعضای گروه‌های اخیرند. در چنین بستری معنای واقعی نظریه‌های سیاسی، آرای حقوقی و مفاهیم متافیزیکی که گاهی مدعی ایجاد آنها هستند آشکار می‌شود: حربه‌هایی که در مبارزات

۱. حکم الامثال فیما یجوز وفیما لایجوز واحد.

سیاسی و اجتماعی استفاده می‌شوند [...] سنت حقوقدانان تا اینجا کم‌وبیش از این وقایع غفلت کرده و به دلیل تمایل حقوقدانان به بحث‌های نوعی و انتزاعی و دقت و باریک‌بینی استدلالشان، به این غفلت مهم دامن می‌زدند که دولت و حکومت‌ها را که مظهر آن هستند، به مقام خدایی می‌رسانند و از آن بت می‌ساختند. بدین ترتیب، آنها کم‌وبیش به نحو ناخودآگاه، خودشان را به عنوان کمک گروه‌های اجتماعی حاکم قرار می‌دادند [...] از این منظر این کتاب می‌خواهد گسستی را با این رویکرد نشان دهد. اراده نشان دادن چنین گسستی از سوی گروه رو به رشدی از حقوقدانان جوان مکتب فرانسوی آشکار شد. توسعه معاصر علوم اجتماعی، و به طور خاص علوم سیاسی، از این حیث قابل فهم است [...] فایده جامعه‌شناسی سیاسی این است که مطالعه دولت و قوانین اساسی را از عصر متافیزیکی به عصر وضعی منتقل می‌کند»^۱ (Duverger, 1948: 7-8).

این تلاش فکری در این دوره زمانی مختص به موريس دوورژه نیست. خصوصیت سال‌های پس از جنگ جهانی دوم «تکه‌تکه شدن دانش حقوقی» (Arnaud, 1975: 13) و بازتعریف اعتبار دانسته‌ها بر جامعه از یک سو و الگوی برتری و مزیت در جرف حقوقی از سوی دیگر بود (Chevallier, 1965: 8)^۲، در همین هنگام مسئله اصلاح دولت و آموزش دولتمردان مسئله کانونی بود. درحالی‌که در این شرایط شاهد جنب‌وجوش مهندسی نهادی و تجدید بحث درباره «دموکراسی توده»، به‌ویژه نقش احزاب، هستیم، در همین زمان مباحث مربوط به حقوق اساسی/مشروطه‌خواهی، و به‌طور کلی مباحث حقوقی، در حال افول و رنگ‌باختن است.

به عنوان شاهد مثال وضعیتی که توضیح داده شد، اشاره به فرازهایی از مقاله ژرژ بوردو می‌تواند گویای مقصود باشد. این عبارات اگرچه بازتاب موضع حاکم بر حقوق اساسی زمان نیست، ولی به‌خوبی جابه‌جایی در روابط نیروها را میان دانشمندان سیاست، و بی‌اعتبار شدن موضع حقوقی صرف، در چنین حوزه‌ای، نشان می‌دهد. ژرژ بوردو در پایان جمهوری چهارم چنین ارزیابی می‌کرد که «دیگر نمی‌توان تنها با تحلیل قانون اساسی کشورها نظام‌های سیاسی آنها را شناخت [...]». واقع این است که قوانین اساسی همه مظاهر حیات سیاسی را سازماندهی

۱. باید یادآوری کنیم که موريس دوورژه عنوان این کتاب را، که عنوان سرفصل مصوب درس حقوق اساسی سال اول دانشکده حقوق از ۱۹۵۴ بود، به شرح «نهادهای سیاسی و حقوق اساسی» *Institutions politiques et droit constitutionnel* تغییر داد. او از ۱۹۵۹ مفهوم «تحلیل راهبردی نهادها» را به‌کار برد (Duverger, 1959a) استفاده از این مفهوم مطالعات نهادی در فرانسه را تا به امروز به‌شدت تحت تأثیر قرار داد. همان‌طور که خواهیم دید او این تحلیل را همچون تعریفی از وضع ناگوار حقوقدان در جهان به کار برده است.

۲. ژان ژاک شوالیه رئیس هیأت داوران کنکور استادی حقوق عمومی در ۱۹۴۵ بود که موريس دوورژه در آن سال نامزد استادی حقوق عمومی بود و در آن سال موفق به کسب رتبه نخست شد.

نمی‌کنند، بلکه این مظاهر حیات سیاسی پیرامون و در حاشیه مواد [قانون اساسی نوشته] جریان دارند» (Burdeau, 1956: 54-56). بدین ترتیب این‌گونه که ژرژ بوردو توصیف می‌کند، حقوق اساسی از یک نقص «واقعیت» رنج می‌برد، او در ادامه توضیح می‌دهد: «به همین دلیل است که مطالعات علوم سیاسی در حال حاضر در حقوق اساسی مورد توجه قرار گرفته است. از رهگذر این توجه همه تعاریفی که ارائه می‌کنیم، از این منظر حائز اهمیت است که امکان فهم واقعیت را می‌دهد، واقعیتی که حقوق اساسی در مقام یک رشته علمی، تنها می‌تواند اصول صوری (روی کاغذ) یا قواعد فاقد هرگونه معنای عینی را بررسی کند». ولی باید توجه داشت که این نقص و کاستی واقعیت تنها به ویژگی به‌شدت انتزاعی و کلی مباحث حقوقدانان حقوق اساسی برنمی‌گردد؛ بلکه به این موضوع مربوط می‌شود که حقوق اساسی نمی‌تواند همچون گذرگاه و گردنه‌ای الزامی و ناگزیر در عمل بازیگران سیاسی باشد. «درحالی‌که پیش از آن، دستگاه [حقوق] اساسی در اصول و آیین خود کلیت و تمامیت زندگی سیاسی را در برمی‌گرفت [...] ظهور اشکال جدید دموکراسی [...] این نتیجه را در پی داشت که امکان دسترسی به صحنه سیاسی را به عواملی داد که تا آن هنگام، تنها به شکل غیرمستقیم از راه اشخاص واسطه اقدام می‌کردند. و این واسطه‌ها و میانجی‌ها دقیقاً نهادها، سازمان‌ها، همه دستگاه دولت بودند که از راه آن تکان‌های سیاسی هدایت می‌شد، تغییر شکل می‌داد و تنظیم می‌شد». حقوق خود را به‌عنوان سخنگوی این نهادهای واسطه جا زد و همزمان همه آن نهادهایی که می‌توانستند «هدایت» کنند، «تغییر شکل دهند» و «تنظیم کنند»، اکنون زیر سؤال رفته بودند.

از سوی دیگر «دشوار است که در این تحولات افول حقوقی را نبینیم»، یعنی به‌وضوح در چنین رویکردی رنگ باختن وجوه حقوقی مباحث خود را نشان می‌دهد. «از این پس آنچه اهمیت پیدا می‌کند، نه نظریات اهل نظر حقوق عمومی و نه ظرافت و دقت آیین‌های حقوق اساسی، بلکه انسان اهمیت پیدا می‌کند و روان‌شناسی او، شرایط اجتماعی و اقتصادی‌اش، رؤیاها و خشم‌ها، و خیالات و توهماتش [...]». این موضوعات به‌سختی با مفاهیم حقوقی قابل بیان است. از این پس انسان است که در کانون بحث است. روان‌شناسی و جامعه‌شناسی انسان «این انسان است که منفرداً یا به‌عنوان عضوی از توده که چهره قدرت، یا ابزارها و اهدافش را تعیین می‌کند» (Gatti-Montain, 1986).^۱

مراجعه به علوم سیاسی برای برخی حقوقدانان حقوق اساسی همچون مراجعه نظریه‌پردازان برجسته حقوق اداری به جامعه‌شناسی است، که امکان می‌دهد تداوم و پیوند میان

۱. این نوع مشاهدات تنها محدود به حقوق اساسی نبوده بر همین مبنا بود که بازنگری در همه دروس حقوقی از ۱۹۵۰ به بعد انجام شد.

رویه سیاسی و صورت نظری مباحث را حفظ کنند و در این کار موریس دوورژه استاد چیره‌دستی بود. او با توسل به منابع فکری متعدد و متنوع، از حقوق مالی تا جامعه‌شناسی^۱، با انتشار درسنامه‌هایی در موضوع‌های مختلف، و دسترسی به چند محل مرجع مانند دانشکده حقوق، دانشکده علوم سیاسی و به‌ویژه به روزنامه‌ها و مجلات توانست به‌خوبی در فضای جمهوری چهارم و سپس جمهوری پنجم وارد و جایگیر شود. برای مثال یکی از گردانندگان کلوپ ژان مولن بود که از کانون‌های فن‌سالاران (تکنوکرات‌های)^۲ چپ در آغاز جمهوری پنجم به‌شمار می‌رفت. موریس دوورژه مصاحب روشنفکر برجسته‌ای مانند ریمون آرون بود، که در فضای جامعه‌شناسی ایران نیز، بیش از موریس دوورژه، شناخته‌شده است و بسیاری از آثار او به فارسی ترجمه شده است (Aron, 1983). ریمون آرون مانند او در این سال‌ها «استاد - روزنامه‌نگار» شناخته می‌شد. موریس دوورژه جایگاهی بدیع و بی‌سابقه در صنف استادان حقوق، یعنی یک حقوقدان معاشرتی و اجتماعی، پدید آورد. از این تعبیر اخیر نباید برداشت نادرست کرد؛ مقصود این است که موریس دوورژه به نام «علم» و توانایی‌اش در مداخله «عینی» در دنیای سیاست و اجتماع، و جهت دادن به جریان امور است که راه خاص خود را می‌خواهد بنیانگذاری کند. از این منظر موریس دوورژه نماینده بارز تحولات علوم اجتماعی زمانه و رابطه‌اش با عمل از یک سو و علم از سوی دیگر بود.

رابطه با «علم» می‌تواند با مراجعه به درسنامه «روش‌شناسی» ژرژ بوردو و درسنامه موریس دوورژه که معاصر هم هستند، ترسیم شود. اگرچه درسنامه نخست به ملاحظات دانشگاهی عام و کلی درباره علوم سیاسی مانند «علم سنتز» که از گذر برخی عناوین مانند «قدرت»، «پویایی سیاست» و... بسنده می‌کند که یک دیدگاه علمایی بدون شالوده تجربی از علوم سیاسی را تقویت می‌کند؛ ولی درسنامه دوم، یعنی درسنامه موریس دوورژه، به‌شدت روی این موضع تأکید می‌کند که «علوم سیاسی از تحقیقات عینی تفکیک‌پذیر نیست» و درسنامه خود را از منظر جدیدی معرفی می‌کند: ضرورت «وارد کردن حداکثر ارزیابی و سنجش و ریاضیات در علوم سیاسی (Burdeau, 1959; Duverger, 1959c: 26-28). روشن است که حقوقدان ایرانی این سطور درخواهد یافت که چنین دیدگاهی وقتی وارد کتاب‌های حقوق اساسی شود، چه صورت‌هایی می‌تواند پیدا کند. این نکته همان‌طور که در ادامه بحث خواهیم دید، وقتی شکلی

۱. دوورژه برای مثال در اثر معروف جامعه‌شناسی که زیر نظر گوروچ (Gurvitch, 1960) تدوین شد، مشارکت کرد.

2. Technocrats

۳. این نکته را باید از روی مفهوم مخالف آن دریافت؛ چراکه حقوقدانان عالم و دانشمند در سنت فرانسوی سلوکی عزلت‌طلب و گوشه‌نشین، مانند فقیهان، دارند و از این حیث افراد معاشرتی اجتماعی نیستند.

ابهام‌آمیزتر می‌یابد که بدانیم موريس دوورژه در طی این مسیر روش اندیشیده‌ای نداشت و اساساً از چنین درجه‌ای از دقت‌های روش شناختی عاری بوده است.

به نام این «علم» - که باید از موازین و قوانینی تبعیت کند، که به‌وسیله علوم اجتماعی دیگر ایجاد شده‌اند (وجه تجربی، عینی کردن با آمار، ترسیم نمودار) - است که موريس دوورژه می‌خواهد کار حقوقدانان را تعریف کند؛ که معطوف به عمل است، و هدف در هر صورت تأثیرگذاری بر تحولات جهان است، این کار مبتنی بر «تعیین حدود قلمرو اجرای متن است» (Duverger, 1982 : 643).

موريس دوورژه دوست داشت تا «روزنامه‌نگار - استاد» خطاب شود و بدین‌ترتیب چهره تازه‌ای از حرفه استادی را معرفی کند و علناً فاصله معمول با مخاطبان بی‌اطلاع را از میان بردارد. این عبارت کتاب او از این حیث معنادار است که می‌نویسد: «چند سالی است که دانشجویان خیابان سنت گیوم (اشاره به محله‌ای است که دانشکده علوم سیاسی پاریس آنجاست) مجله فکاهی کوچکی در علوم سیاسی ترتیب داده‌اند. تعریفی که آنها در آن مجله از موريس دوورژه ارائه داده‌اند، برای من جالب است «استاد شاغل در روزنامه لوموند». در همان زمان همکار خیرخواه و بامحبتی همان تعبیر را با خشنودی تکرار کرده بود: «درس دوورژه؟ روزنامه‌نگاری است!» هر دو تعبیر یک معنا دارند؛ بدین‌ترتیب که درس‌های دانشگاه و مقالات روزنامه دو امر علی‌حده و مجزا نیستند، بلکه موضوع واحدی ذیل دو وجه مکمل و متمم هستند» (Duverger, 1987: 110 ; Dorandeu, 1990). اثر عملی که بر این روش مترتب شد، ساده کردن مباحث و عدول از پیچیدگی و دقت مفاهیم به‌قیمت همه‌فهم کردن آن بود.

روزنامه لوموند به‌عنوان یک روزنامه حرفه‌ای به محلی برای سلب اعتبار از حقوق اساسی بدل شد و حقوق اساسی را همچون دانش فنی و تخصصی زندگی سیاسی می‌فهمید (که مدرسه علوم سیاسی پاریس که موريس دوورژه آنجا درس می‌داد، این دیدگاه را نمایندگی می‌کرد)؛ کسی که در جست‌وجوی سلب استقلال و خودبسندگی دانشگاه به سمت‌وسوی دانشی بود که به عمل نظر داشت. از این منظر «استاد روزنامه‌نگار در لوموند» بودن امری مخرب بود و حتی می‌توانست همچون تجاوزی آشکار علیه نهاد دانشگاه باشد (Chevallier, 1965 : 8).

روایت ریمون آرون، «روزنامه‌نگار-استاد» روزنامه فیگارو، از جریان انتخابات رئیس دانشگاه سوربن، گواه این بحث است که چنین رویکردی از سوی همکاران دانشگاهی به‌عنوان تجاوز به حریم دانشگاه دیده می‌شد. هنگامی که ریمون آرون به‌عنوان نامزد ریاست دانشگاه معرفی شد، یکی از مخالفان رو به او کرد و گفت: «روزنامه‌نگاری از نظر من برای یک استاد دانشگاه قابل قبول نیست. استاد دانشگاه باید زندگی ساده و بی‌آلایش داشته باشد، فارغ از

غوغا و هیاهو، همچون فقهی که در مشق و انتقال اندیشه‌هایش، در تعلیم شاگردانش معنای زندگی‌اش و کل رسالتش را می‌بیند. شما به این صنف تعلق ندارید» (Aron, 1983: 304). در همین زمینه می‌توانیم به فاصله‌ای که ژرژ بوردو با چنین رویکردی به حقوق اساسی می‌گیرد توجه کنیم، هرچند سخنان او آن شدت و حدت عبارت قبلی را ندارد، ولی خواهان نگاه عالمانه به علوم سیاسی است. ژرژ بوردو در درس‌های سال اول دانشکده حقوق خطاب به دانشجویانش گفته بود: «درس‌های حقوق اساسی سهل و ساده به نظر می‌رسد، چراکه مفاهیمی را بررسی می‌کند که هر روز در مسائل سیاسی روزمره با آن مواجه می‌شوید. درباره این موضوع‌ها برنامه صبحگاهی رادیو یا یکی از گویندگان رادیو هم بحث و گفت‌وگو می‌کند. بدین ترتیب شما خیال خواهید کرد که این موضوع‌ها را می‌شناسید. درس‌هایی که من خواهم داد، در آغاز، برای پاسخ به این کنجکاوی‌های شما فایده‌ای نخواهند داشت. همکاران ما، ولی، درباره موضوع‌هایی بحث خواهند کرد که به احتمال زیاد اصطلاحاتشان به گوش شما خوش خواهد آمد؛ ولی من از همه‌پرسی، توقف انتخابات قوه مقننه یا از احزاب سیاسی بحث خواهم کرد. مواظب افکار و اندیشه‌های زیان‌آوری باشید که همه شما آنها را می‌شناسید. وقایع روز و حوادث روزمره مسائل را دچار کژتابی می‌کنند، چراکه تنها به یک وجه زودگذر از آن توجه می‌کنند. وقایع روز مسائل را وخیم و حاد جلوه می‌دهند و بدین ترتیب آنها را از مسیر و منظر علمی خارج می‌کنند. وقایع روز میان مسائل ترتیبی تصادفی و موقتی برقرار می‌کنند و بدین ترتیب، در صورتی که وقایع روز تنها منبع شناخت مسائل باشد، فهم هرگونه رابطه وثیق و عمیق میان آنها را ناممکن می‌کند. خلاصه لوموند روزنامه خیلی خوبی است، ولی مطالعه روزانه آن شما را از اینکه خود را با منابعی که احتمالاً جذابیت کمتری [ولی علمیت و اتقان بیشتری] دارند سیراب کنید، منابعی که برای آموزش فکر شما ضرورت کمتری ندارند، بی‌نیاز نمی‌کند (Burdeau, 1980: 34-35).

با این حال، موريس دوورژه در این موضع‌گیری «ویرانگر و مخرب» با محدودیت‌هایی هم مواجه بود؛ نخستین محدودیت، در طول سال‌های ۵۰ تا ۶۰ میلادی، مربوط به ضرورت از دست ندادن عنوان مهم «استاد حقوق» بود. بدین ترتیب موريس دوورژه در معرض این خطر بود که با بازی کردن در دو میدان و سینه زدن زیر دو غلم در هر دو عرصه بازی را ببازد. به‌ویژه این خطر در عرصه‌ای مانند حقوق که سنت، سابقه و تاریخ مهمی دارد، خطری جدی بود. بدین ترتیب راهبردی که برای بازتعریف حدود و ثغور مباحث دانشگاهی تلاش می‌کند با منافع مرتبط به تعلق مشترک به حوزه‌ای مشترک محدود می‌شود، که مصداق بارز تعلق به نظام دانشگاه بود (دانشکده‌های حقوق در برابر مدارس علوم سیاسی)، وجود یک نظام جذب استاد، یعنی کنکور استادی، در هر دو حوزه حقوق و علوم سیاسی تا این زمان، یکی از موانع

مهم وابستگی و پراکندگی در دانش این حوزه بود. به این دلیل بود که ژرژ بوردو می‌توانست دانشجویانش را در برابر چنین وضعی محافظت کند. «فکر یک رقابت میان حقوق اساسی و علوم سیاسی، رقابتی که برخی از اذهان ساده‌انگار گاهی بدان گرایش دارند تا از راه دوگانگی محل دانشکده‌ها آن را نمادین جلوه دهند و این دوگانگی را با ارجاع به خیابان سنت ژاک و خیابان سنت گیوم برجسته کنند» (Burdeau, 1959: 24).

اگرچه در میان برخی از استادان گفت‌وگوی میان حقوق و علوم سیاسی جریان داشت، ولی دانشکده‌های حقوق در غیاب بازنگری دروس در ۱۹۵۰ در تعامل با دروس علوم سیاسی بسیار محتاط بودند؛ هم از حیث دروس و هم از حیث روش تربیت عالمان و محققان، این موضوع خود را در کنکور استادی به‌خوبی نشان می‌داد که در این کنکور اجازه عبور به افرادی که دروس حقوقی نخوانده بودند، داده نمی‌شد و نامزدهای استادی دانشگاه که مایه و پایه آموزش حقوقی نداشتند، بخت موفقیت و قبولی در این آزمون مهم را نداشتند؛ یعنی نامزدهای استادی حتی برای تدریس در مدرسه علوم سیاسی می‌بایست آموزش حقوقی استوار و درستی می‌داشتند. این مانع در نوع خود همچون سدی در برابر استقلال علوم سیاسی بود (Duverger, 1965: 13; Lavau, 1965: 149). مانع دوم که بخشی از آن به مانع نخست مربوط است، این بود که علوم سیاسی در غیاب آثار نظری مهم و متعدد، هنوز در موقعیتی نبود که بتواند نظام علمی استواری عرضه کند، افزون بر این، از منظر معرفت‌شناسی خاص خودش، که از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی عاریت گرفته (که خود آنها در حال تحول بودند)، همچنان محصولی نامطمئن است. بنابراین «دانش بسیار جوانی» است و همچنان راهی پیش‌روی خود دارد «تا روش‌شناسی مختص اهدافش را جست‌وجو کند» (Vedel, 1958-1959: 11) و این دانش یا به این دلیل که بسیار کم مرز خود را با تحلیل‌های ناآگاهانه مشخص می‌کند و یا به این دلیل که بسیار به عمل نزدیک است و فاصله لازم را با آن ندارد، بدین ترتیب همیشه در معرض این اتهام قرار دارد که وسیله‌ای برای پیکار سیاسی است (Lavau, 1969).

پیش از ادامه بحث درباره موريس دوورژه، لازم است درباره موضوعی که به‌نظر می‌رسد درباره علوم سیاسی در ایران نیز مسئله مشترکی است، نکاتی را یادآوری کنیم. چنانکه سیدجواد طباطبایی، به‌کرات و در چندین مقام یادآوری کرده، علوم سیاسی در ایران تأسیس نشده است. مدرسه سیاسی و دانشکده سیاست از ابتدا مقلد بود و در این حوزه اتفاق مهمی نیفتاد. طباطبایی می‌گوید: از وقتی وارد دانشکده شدم، دیدم که این دانشکده کاملاً در هواست. ساختمان‌ش بنیان درستی دارد، ولی علمش بنیان درستی ندارد. فهمیدم که چیزی از آن در نخواهد آمد. به تعبیر هایدگر «نیست نیست می‌شود». پس از این توضیحات طباطبایی شرح می‌دهد که چرا، در بحبوحه و گرماگرم این ماجرا فارابی توجه او را جلب کرد و درباره علت

توجه به فارابی از منظر دانشکده سیاست چنین توضیح می‌دهد: «چون فارابی مؤسس بود و دانشکده سیاست مقلد بود و می‌بایست برای این وضعیت تقلید فکری می‌شد. فارابی از این جهت نقطه عزیمت مهمی بود و می‌توانست مقدماتی را برای کسی که در فکر تأسیس بود فراهم کند»^۱.

در آینده مطالعات دیگری می‌بایست چنین بحثی را پی بگیرد و شاید با دسترسی به منابع بیشتری علل گرایش ابوالفضل قاضی به مورس دوورژه را از حیث نسبت او با حقوق و سیاست بیشتر روشن کند تا بتواند توضیح دهد که قاضی در آموزش حقوقی و سیاسی در چه پایه‌ای بود که در چنین راهی افتاد و چنان موضعی را ترویج کرد؟ در گزیدن چنین راهی چه عوامل دیگری نقش داشته‌اند؟ نتایج چنین بحثی می‌تواند برای حقوق اساسی ایران از حیث نسبتی که با صاحب‌نظران و دانشمندان دیگر برقرار می‌کند، درس‌آموز باشد و از خطاهای آیندگان در افتادن در بیراهه‌هایی مانند چاه ویل دوورژه جلوگیری کند و در توصیه هر راهی و لوازم و مقدمات آن و نسبت آن با سنت حقوق اساسی ایران بیشتر تأمل و احتیاط کنند (Qazi Shariatpanahi, 1989; Qazi Shariatpanahi, 1992; Qazi Shariatpanahi, 1994; Qazi Shariatpanahi, 1996). هرچند موضع پیشرو مورس دوورژه از بسیاری لحاظ دانشگاهی و آکادمیک ویرانگر و مخرب بود، ولی از منظر جلب توجه اجتماعی بسیار مفید بود. او در این موضع‌گیری با استقبال بسیاری از سوی نخبگان تکنوکرات و فراکسیون «مدرن‌کنندگان» و نخبگان اجتماعی و اقتصادی روبرو شد که به‌شدت از سوی دانشکده‌های علوم سیاسی و رسانه‌ها حمایت می‌شدند. مورس دوورژه بدین‌دلیل توانست مدت زیادی در عرصه دوام بیاورد، چراکه ذیل تابلوهای متعددی و به نمایندگی عناوین مختلفی سخن می‌گفت. از یک سو از منظری دانشگاهی بحث می‌کرد (دانشکده حقوق پاریس)، از سوی دیگر به‌عنوان یکی از نخبگان، که با عنوان «مدرن‌کنندگان» شناخته می‌شدند، سخن می‌گفت. پاتوق گروه موسوم به «مدرن‌کنندگان» روزنامه لوموند بود. همچنین او هم از موضع سنت سخن می‌گفت (علم حقوق) و هم از منظر تجدد که «پرده غفلت» را کنار می‌زد (علوم سیاسی). مورس دوورژه در این کار موفق شد و تلاش‌های او همچون برنامه‌ای منسجم دیده شدند؛ پژوهش‌های تجربی که او طرح کرد، توسعه یافت و در پژوهش‌های گروهی دنبال شد. این وضع دست‌کم در بخشی از تلاش‌هایش به‌دلیل مفهومی بود که او از علوم سیاسی داشت؛ علمی که در درجه نخست می‌بایست از این حقیقت پرده بردارد و تقدس‌زدایی کند و در نهایت نشان دهد که «شاه عریان است و لباسی بر تن ندارد» (Duverger, 1965: 13 as cited in François, 2010). با این

۱. عبارات مذکور مضمون سخنرانی سیدجواد طباطبایی در «همایش ایران همین جاست که ایستاده‌ایم» است که در ۱۵ دی‌ماه ۱۳۹۵ در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شده است (Tabatabaei, 2017).

روحیه علمی که «علم سیاست آنگاه رشد و توسعه خواهد یافت که ما نتوانیم بگوئیم که «حکومت کردن یعنی اعتقاد داشتن»، به عبارت دیگر یعنی اغفال کردن و فریب دادن» (Duverger, 1965: 13 as cited in François, 2010). موريس دوورژه بسیار کم درباره بنیادهای روش‌شناسانه و نظری خاص بحث و نگرانی داشت و بدین ترتیب علوم سیاسی موريس دوورژه پیش از هر چیز یک علوم سیاسی خودمانی است.

در پژوهش‌هایی در سال‌های اخیر درباره موريس دوورژه انجام گرفته و راهی که او در حقوق اساسی و علوم سیاسی فرانسه طی کرد، داوری‌های بسیار سختی کرده‌اند و برخی اوصاف بسیار ناپسندی به او نسبت داده‌اند. در این پژوهش‌ها او را چنین معرفی کرده‌اند: «فردی تکرو، اقتدارگرا و قدرت‌طلب که با وقاحت کارهای دیگران را از آن خود کرده، کسی که از انجام یک کار گروهی و تیمی ناتوان بوده و نتوانسته تیمی را هدایت کند. کسی که از اندیشیدن به یک استراتژی و راهبرد جمعی وامانده بود. بیشتر در قیدوبند تبلیغات و شهرت‌پراکنی بود تا اینکه در فکر پایه‌گذاری شالوده یک رشته دانشگاهی باشد. این نوع داوری‌ها درباره او دلایل عمیق‌تر و ساختارمند شکست «دوورژيسم» را توضیح می‌دهد یا دست‌کم دلایل فراموش شدن او را تبیین می‌کنند. اگرچه همه اینها مانع از آن نیست که توفیقات او را نادیده بگیریم، وجود یک علوم سیاسی که استقلال آکادمیک دارد، بسیار به او مدیون است (François, 2010: 34).

۳. شکاف بزرگ: واگرایی حقوق اساسی و علوم سیاسی

موريس دوورژه در میان دو رشته دانشگاهی یعنی حقوق اساسی و علوم سیاسی ایستاده بود و بین این دو پیوند برقرار کرد. روایتی که او از نهادهای سیاسی عرضه می‌کرد و تا به امروز هم یکی از روایت‌های مهم است، به تدریج فراموش شد. برای نمونه می‌توان به نظریه «نظام‌های نیمه‌ریاستی» اشاره کرد (Duverger, 1986). ضربه کاری به روایت موريس دوورژه از حقوق اساسی، در آغاز از سوی اهل نظر همین رشته وارد شد که پس از سال‌های ۱۹۸۰ با تأکید بیش‌از پیش بر آرای شورای قانون اساسی در پی تجدید نسخه حقوق اساسی بود. حقوق اساسی تا پایان سال‌های ۱۹۷۰ از استقلال اندکی برخوردار بود و در مقام رشته‌ای فنی و تخصصی دانشگاهی به‌ویژه بدون افقی عملی بود؛ مگر برخی وجوه بسیار محدودی از آن که در زندگی سیاسی وجود داشت. اگرچه با تحولاتی که در دهه ۱۹۸۰ روی داد، حقوق اساسی بیش‌ازپیش همچون یک دانش فنی و تکنیکی که در یدِ متخصصان این رشته بود، ظاهر شد. این تحول ناشی از توسعه و کثرت آرای شورای قانون اساسی بود. در اینجا دو عامل با هم جمع شدند؛ نخست، یک وجه نظری حقوق اساسی که برجستگی چندانی نداشت و تیول

استادان دانشگاه بود، ولی به رقبا یعنی اهل نظر سیاست، سیاستمداران و روزنامه‌نگاران و نهاده شده بود افرادی که حتی از جهانی مشروعیت بیشتری برای طرح چنین مباحثی داشتند؛^۱ دوم، وجه عملی حقوق اساسی (دعاوی مربوط به حقوق اساسی) که امکان شکل جدیدی از استقلال را برای حقوق اساسی به ارمغان می‌آورد. در اینجا حقوق اساسی به علمی تبدیل شد که دستیابی به آن بی‌واسطه متخصصان آن ناممکن شد و به‌عنوان یک حقوق «واقعی» شناخته شد، به‌نحوی که امکان اتصال و ارتباط آن را با کل نظام حقوقی ممکن می‌کرد و آن را همچون بخشی از نظام حقوقی در پیوند با اجزای دیگر نظام حقوقی قرار می‌داد و اداره حقوق اساسی از سوی گروهی از اهل فن و متخصصان تفسیر آن ممکن می‌شد (François, 1993b: 217). اینجا از جهتی بحث درباره «انتقام» حقوق اساسی از علوم سیاسی است، «رشته‌ای که به‌نحوی [...] با بی‌توجهی مواجه شده بود» (Parodi, 1972: 4). در زمانه‌ای که «کسانی که گمان می‌کنند در ارتباط با جامعه هستند، از اینکه بگویند حقوقدانانند اکراه دارند» (Arnaud, 1975: 197)، چراکه گمان می‌کردند و البته معتقد بودند که حقوقدانان پیوندشان با جامعه بریده است و از منظر بحث می‌کنند که فارغ از واقعیات جاری جامعه است. بدین‌ترتیب حقوق اساسی وسیله‌ای شد که سیاست را تصرف کرد (Favoreu, 1988).

نتیجه این «انتقام» برای ما اهمیت چندانی ندارد و به‌طور مستقیم مورس دوورژه آماج این انتقام و تلافی نبود. اگرچه نکته‌ای که از دیدگاه بحث ما درباره مورس دوورژه اهمیت دارد این است که چرا مورس دوورژه نتوانست در برابر این جریان مقاومت کند. در توضیح این موضوع دو نکته می‌توان گفت؛ نخست اینکه احیای حقوق اساسی به‌طور عمده ریشه در حقوق اداری داشت. حقوقدانان حقوق اساسی فرانسه با عزیمت از مفاهیم حقوق اداری و تعمیم و اعمال آن مباحث بر حقوق اساسی - با بررسی رویه قضایی شورای قانون اساسی به‌سیاق بررسی رویه قضایی شورای دولتی - محتوا و ماده دانش خودشان را بنیاد گذاشتند و بدین‌ترتیب مرجعیت خود را تثبیت کردند (François, 1993b: 221). از منظر حقوق اساسی ایران، می‌بایست در این فقرات به شرایط امکان تأسیس حقوق اساسی ایران اندیشید و از این تجارب تطبیقی حقوق اساسی بحثی درباره حقوق اساسی ایران طرح کرد و اساساً طرح این بحث به‌طور کلی با هدف ترویج چنین تأملاتی در نظریه حقوق اساسی ایران بوده است. از

۱. بیشتر چنین نکته‌ای درباره حقوق اساسی ایران تذکر داده شده بود و چنین وضعی در بحث‌های نظری حقوق اساسی دیده می‌شود که برخی از اهل نظر سیاست و سیاستمداران در صورت‌بندی مسائل حقوق اساسی توفیق بیشتری از استادان حقوق اساسی از خود نشان می‌دهند. نگارنده می‌نویسد: «... برگزیدن مفهومی مضیق، شکلی و غیرتاریخی از موضوع حقوق اساسی از جانب حقوقدانان، علت اصلی طرح مسائل عمده و درجه اول آن از زبان کسانی غیر از آموزگاران رسمی آن است. این وجوه حقوق اساسی دیری است که از درس‌ها و رساله‌های حقوق اساسی به گفتارهای سیاست‌ورزان و ناظران سیاسی کوچ کرده است» (Soltani, 2011: 39).

این منظر شاید بتوان چنین فرضی را پیش کشید که در احیای حقوق اساسی باید به سابقه مشروطه‌خواهی بیشتر توجه کرد، چراکه حقوق اداری را در فرانسه، که تاریخی پیش از انقلاب دارد، نمی‌توان از حقوق اداری در ایران قیاس کرد که پس از مشروطیت و حتی پس از درس‌های حقوق اساسی در دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی آغاز شده است (De Merny, 2019; Venn Dicey, 2016).

موريس دوورژه اگرچه در آغاز کار دانشگاهی استاد حقوق اداری بود، ولی بسیار زود از این حوزه حقوق عمومی دور شد؛ حوزه‌ای که پس از جنگ جهانی دوم دچار تحولات بسیاری شد. این نکته اخیر می‌تواند در فهم این مسئله مؤثر باشد که چگونه یکی از شرکای او در اقداماتی که برای زیربزر کردن حقوق اساسی به‌سوی علوم سیاسی انجام داد، از این ورطه به سلامت جست، ولی موريس دوورژه از چنین تغییر و تبدیلی عاجز ماند. ژرژ وُډل که همچنان در حقوق اداری موضعی مهم داشت و این موضع را در دانشکده‌های حقوق حفظ کرده بود، بسیار زود توانست چرخش سریعی به‌سوی حقوق اساسی «جدید» از خود نشان دهد، تا حدی که خود او یکی از بازیگران اصلی جریان نو شد. توضیح دوم این است که حقوق اساسی دیگر به علوم سیاسی نیازی ندارد. حقوق اساسی دیگر یک زائده و انحراف و درس ناتنی در مطالعات حقوقی نیست، همچنین حقوق اساسی دیگر یک رشته نخودی در میان رشته‌های حقوقی نیست. ژرژ وُډل در اواخر دهه ۵۰ میلادی می‌گفت: درس‌های حقوق اساسی «کلاس علوم سیاسی نیست [...] بلکه به‌طور طبیعی با علوم سیاسی تلاقی می‌کند» (Vedel, 1958-1959: 12). هرچند علوم سیاسی از حقوق مایه گرفته و برخاسته است، همان‌طور که گاهی به‌درستی چنین گفته می‌شود، ولی فراموش می‌کنیم بگوئیم که در نسخه و روایت دوورژه از حقوق اساسی (حتی نام‌های دیگری مانند ژرژ وُډل و مارسل پرهلو و... را هم می‌توان به او اضافه کرد) علوم سیاسی پس از جنگ جزئی از حقوق اساسی بود، حتی پس از استقلال دانشگاهی‌اش به‌عنوان یک رشته مستقل، پس از سال‌های ۱۹۷۰ هم، چنین وضعی داشت. هرچند در شیوه جدید بنای ساختمان حقوق اساسی علوم سیاسی، به‌طور کامل، از آن کنار گذاشته شد. هرچند موريس دوورژه مقاله‌ای درباره انطباق قوانین عادی با قانون اساسی منتشر کرد- مقاله او نخستین متن درباره این موضوع در جمهوری پنجم بود- این وجود با نتوانست (یا نخواست) به کاروانی که به راه افتاده بود، بپیوندد و خارج از آن جریان قرار گرفت. هم او و هم علوم سیاسی، از حقوق اساسی «جدید» بیرون افتادند.

در حوزه علوم سیاسی مسائل خیلی روشن نبود. با تثبیت و استقرار علوم سیاسی به‌عنوان یک رشته دانشگاهی به‌ویژه با استقلال کنکور استادی که با پیگیری و پافشاری موريس دوورژه و ژان توشارد محقق شد، این وضع به‌فرعی شدن و به‌حاشیه رفتن موضوع‌های مربوط

به نهادهای سیاسی منجر شد^۱ (Vedel, 1981). این موضوع بی تردید واکنشی به سیطره حقوقدانان در این حوزه بود و بدین ترتیب اثر این تغییر این بود که پس از دوورژه دیگر اهل نظر سیاست خود را ملزم به طی راه و منهج حقوقی و داشتن آموزشی حقوقی نمی‌دیدند. این نکته را هم باید به نکات یادشده بیفزاییم که در این سال‌ها با نوعی افول مباحث و گفت‌وگوهای اندیشه‌ای میان اهل نظر سیاست مواجه شدیم که به‌شدت بر جمهوری چهارم و ابتدای جمهوری پنجم تأثیر گذاشت. همین وضع زوال زمینه مستعدی برای توفیق دوورژسم فراهم کرد.

به‌نظر می‌رسد ضربه تمام‌کننده از جای دیگری رسید. تغییر آرام و مهمی در علوم سیاسی از پایان دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد کم‌کم در حال وقوع بود؛ این تغییر که علوم سیاسی در علوم اجتماعی غوطه می‌خورد. این ورود و نفوذ علوم اجتماعی در علوم سیاسی فرانسه، که حاصل وارد کردن نظام‌مند و همه‌جانبه روش و نظریه‌های برآمده از جامعه‌شناسی و همچنین تاریخ بود - تا بدان‌جا که این موضع و منظر جدید می‌خواست نام علوم سیاسی را به «علوم اجتماعی سیاست» تغییر دهد - روش‌های بحث علمی درباره موضوع‌ها را به شکل بنیادینی دگرگون کرد. با ارزش دادن به پژوهش‌های جمعی، تحلیل‌های تجربی (کمی و کیفی) و طرح بحث‌های عالمانه درباره موضوع‌های میان‌رشته‌ای و همه این موارد موریس دوورژه را به چهره‌ای تاریخی تبدیل کردند که به دوره‌ای منسوخ و مهجور تعلق داشت؛ دوره‌ای که به‌نوعی می‌توان آن را دوره‌ای پیش‌اعلمی شمرد. این علم سیاست «جدید» دیگر در بیشتر مسائل بر همان موضوع‌هایی که دوورژه توجه داشت، علاقه نشان نمی‌داد، حتی وقتی که تصور می‌شد این موضوع‌ها مشابه‌اند، مانند مطالعات مربوط به رفتارهای انتخاباتی که در دانشگاه پاریس یک و مدرسه علوم سیاسی انجام می‌شود، این پژوهش‌ها مسائل دیگری غیر از نگرانی‌های موریس دوورژه دارد.

۴. نتیجه

نظریه حقوق اساسی فرانسه، پس از گذشت چند دهه از شهرت و آوازه دوورژه، دستاورد او را در حقوق اساسی چنین ارزیابی کرده است: موریس دوورژه در دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ تأثیر مهمی بر حقوق اساسی فرانسه گذاشت. میشل تروپر حقوق اساسی به روایت موریس دوورژه را تحت تأثیر علم سیاست در جهان آنگلو-ساکسون و مارکسیسم می‌داند. یافته‌های پژوهش‌های انجام‌گرفته درباره موریس دوورژه در فرانسه، می‌تواند در ایران نیز موضوع‌هایی را روشن کند.

۱. این پژوهش نشان می‌دهد که در مجله فرانسوی علوم سیاسی کم‌کم مقالات مرتبط با نهادها و حقوق اساسی کم‌رنگ و ناپدید می‌شوند؛ این جریان با بنیادگذاری مجله *Pouvoirs* در ۱۹۷۷، با رویکردی عامه‌پسند، از سر گرفته خواهد شد.

ميشل تروپر، استاد حقوق اساسی و فلسفه حقوق، گفته است: «دوورژه دريافتی مبتذل و سطحی از کلسنایسم داشت اينکه علم حقوق «باید» را توصيف می‌کند». بدین ترتیب در چنین دريافتی از حقوق اگر می‌خواهيم «هست» را بشناسيم، ناگزير به علوم اجتماعی نیاز داریم. تاريخ مشروطه یا تاريخ حقوق اساسی، طبیعتاً، چیزی درباره واقعیت تعارض‌های سیاسی گذشته به ما نمی‌گوید. همان‌طور که حقوق اساسی درباره نحوه عمل قدرت در حال حاضر آگاهی و اطلاعی به ما نمی‌دهد، آنچه موريس دوورژه، به تعبیر تروپر، به آن توجه نداشت، این بود که علم حقوق اساسی و تاريخ حقوق اساسی یک واقعیت را تبیین می‌کنند، واقعیتی که نحوه انتقال و عملکرد قدرت نیست، بلکه یک روش استدلال است که آثار اجتماعی و سیاسی به بار می‌آورد.

اهل نظر حقوق اساسی در فرانسه فقدان یک مرجع قضایی در دادرسی اساسی مانند امریکا و آلمان، اتریش، اسپانیا و ایتالیا را به معنی توسعه و پیشرفت ضعیف و نحیف حقوق اساسی در فرانسه می‌دانند که حتی از این حیث فرانسه دستاورد و بازتابی در جهان نداشته و تأثیراتش از این نظر ناچیز بوده است. ميشل تروپر در توضیح علل چنین وضعی تأثیر «مکتب دوورژه» را بسیار مهم می‌داند و می‌نویسد: «حقوق اساسی تا ۱۹۷۰ در خواب بود». نظریه حقوق اساسی در ایران می‌بایست درباره چنین ارزیابی‌هایی از تأثیرات سوء مکتب دوورژه تأمل کند تا ببیند پیامدهای آثار و اندیشه او در حقوق اساسی ایران چه بوده است. به نظر می‌رسد می‌توان وجوه اشتراکی بین حقوق اساسی «در خواب» فرانسه با حقوق اساسی دهه‌های اخیر در ایران برشمرد. شاید در همین مورد مشخص نیز بتوان تأثیر مکتب دوورژه و راه او را بر ضعف و فتوری دید که در اطراف دادرسی اساسی در ایران وجود دارد. پیروی از راه دوورژه حقوق اساسی ایران را در راهی انداخت که از توجه به نهاد دادرسی اساسی دور ماند و بر بحث‌های نظری حقوق اساسی تأکید کرد و از وجوه عملی حقوق اساسی دور شد. حقوق اساسی ایران به جای جریان یافتن در بحث‌های غیرمنتقح و بی‌روش دوورژه می‌بایست از یک سو پیوند خود را با تاريخ مشروطه‌خواهی ترمیم می‌کرد و از سوی دیگر بر وجوه عملی حقوق اساسی مانند دادرسی اساسی و شرح و نقد آرا و نظریات شورای نگهبان تمرکز می‌کرد.

تعبیر یکی از برجسته‌ترین حقوق‌دانان معاصر فرانسه درباره تأثیرات مخرب «مکتب دوورژه» بسیار شدید و ویرانگر است. او در ادامه و در نقد حقوق اساسی فرانسه و به منظور توضیح علل بی‌توجهی این مکتب به تاريخ حقوق اساسی می‌نویسد: «وقتی ما جز برای تبیین روابط قوه مجریه و قوه مقننه به حقوق اساسی علاقه نشان نمی‌داديم، طبیعتاً هیچ دلیلی برای توجه کردن ما به تاريخ حقوق اساسی که بررسی همان مباحث در گذشته است، وجود نداشته

است». در فرانسه پس از قدرت گرفتن تدریجی شورای قانون اساسی در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۴ حقوقدانان حقوق اساسی را برانگیخت تا دوباره به سمت حقوق اساسی گرایش پیدا کنند، چراکه پیش از آن رشته مهم‌تر حقوق عمومی فرانسه، حقوق اداری بود. چنین حادثه مهمی در آرای شورای قانون اساسی دست‌مایه‌ای فراهم کرد تا حقوق اساسی فرانسه از افسون مکتب دوورژه و رخوتی که از سحر آن باز مانده بود، رها شود و با این تحول پژوهش‌های جدیدی آغاز شد و حقوق اساسی فرانسه را به‌سوی شرح و بسط آرا و نظریات شورای قانون‌اساسی سوق داد.

علل سقوط و زوال دوورژه برای برخی دانشگاهیانی که در چنین فضایی سیر می‌کنند، می‌تواند عبرت‌آموز باشد تا فریب اقبال روز را نخورند و از سوی دیگر برای گروه دیگری از دانشگاهیان درس‌آموز است که به صرف شهرت برخی چهره‌های خارجی و بین‌المللی در پی آنها روان می‌شوند و آثاری از آنان ترجمه و منتشر می‌کنند. ضایعه‌ای که با ترجمه آثار دوورژه در ایران رخ داد، از نوع اخیر است و از این حیث می‌بایست در آثار زیانبار آن تأمل کرد. به‌نظر می‌رسد با توجه به نکاتی که در متن مقاله بررسی شد، ابوالفضل قاضی در انتخاب کتاب‌های دوورژه مقهور و مسحور شهرت او شده و نتوانسته است جایگاه واقعی دوورژه را در سنت حقوق اساسی و علوم سیاسی فرانسه بشناسد. این وضع خود پیامد درک و شناخت نازل ما از نظام‌های حقوقی است که قصد اقتباس و الهام از آنها داشته‌ایم. توجه به برخی ایما و اشاره‌ها که درباره آثار دوورژه در همان هنگام پدیدار شده بود، می‌توانست عزم مترجم ایرانی را از ترجمه چنان آثاری منفسخ کند و او را به‌سوی ترجمه آثار کلاسیک و غوطه‌خورده در سنت تاریخی سوق دهد که می‌توانستند آبی به آسیاب بحث‌های حقوق اساسی و مشروطه‌خواهی در ایران بریزند و مبانی آن را تقویت کنند. ابوالفضل قاضی اگرچه راه دوورژه را گام به گام ادامه نداد و از این حیث به‌درستی احتیاط کرده بود، ولی او خود نیز، در مقام استاد حقوق اساسی ایران، نتوانست راه روشن و منقحی پیش پای حقوق اساسی ایران بگذارد و روشی اندیشیده را در حقوق اساسی معرفی کند. افق‌های چنین راهی در حقوق اساسی ایران با وجود گذشت نزدیک به یکصد و بیست سال از تدوین نخستین رساله‌های «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول» اثر محمدعلی فروغی، همچنان ناروشن است و نظریه حقوق اساسی در این میانه همچنان سرگردان است و نتوانسته راه خود را —از میان انعکاس بحث‌های امثال دوورژه و آنچه در دهه‌های اخیر ذیل عنوان فقه سیاسی رواج داده می‌شود— پیدا کند.

قدردانی

لازم است از دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران و داوران محترم فصلنامه سیاست دانشگاه تهران بابت همکاری و همفکری ایشان قدردانی نمایم.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که تعارض منافع وجود ندارد؛ و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یکبار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره می‌شوند، به‌طور کامل رعایت کرده است.

References

1. Ackerman, B. (2020). *Tafkik-e ghovā-ye jadid (New Separation of Powers)*, trans. Hassan Vakilian. Tehran: Negah-e mo'āser. **[In Persian]**
2. Arnaud, A.J. (1975). *Les Juristes Face à la Société du XIXe Siècle à nos Jours*. Paris: Presses universitaires de France (PUF). **[In French]**
3. Aron, R. (1983). *Mémoires*. Paris: Julliard. **[In French]**
4. Burdea, G. (1956). "Une Survivance: la Notion de Constitution," à Achille Mestre, ed. *L'évolution du Droit Public. Études Offertes*. Paris: Sirey. **[In French]**
5. Burdeau, G. (1959). *Méthode de la Science Politique*. Paris: Dalloz. **[In French]**
6. Burdeau, G. (1980). *Droit constitutionnel et institutions politiques*. Paris: Les cours de droit. **[In French]**
7. Chevallier, J.J. (1965). "Destin de la science politique," *Revue de l'enseignement supérieur* 4, p. 8. **[In French]**
8. Cox, G.W. (1997). *Making Votes Count. Strategic Coordination in the World's Electoral Systems*. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Dorandeu, R. (1990). "Maurice Duverger: un Professeur dans Le Monde," *Congrès de l'AFC, Strasbourg*. **[In French]**
10. Duverger, M. (1970). "Du chehreh-ye Janos: mafhom-e siyāsāt, The Two Faces of Janus: The Concept of Politics," trans. Abulfazl Ghazi. *Negin Magazine* 59: 8-7. Available at: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/642027> (Accessed November 27, 1402). **[In Persian]**
11. Duverger, M. (1973). *Osool-e elm-e siyāsāt (Principles of Political Science)*, trans. Abulfazl Ghazi. Tehran: Pocket Books Co. **[In Persian]**
12. Duverger, M. (1948). *Manuel de Droit Constitutionnel et de Science Politique*. Paris: PUF, 5th ed. **[In French]**

13. Duverger, M. (1959a). "L'analyse Stratégiste Comme Méthode de Recherche en Science Politique," Colloque Science Politique et Sociologie, Grenoble, 11-12 juin. **[In French]**
14. Duverger, M. (1959b). La Cinquième République. Paris: PUF. **[In French]**
15. Duverger, M. (1959c). Méthodes de la Science Politique. Paris: PUF. **[In French]**
16. Duverger, M. (1965). "De la Science Politique Considérée Comme Mystification," Revue de l'Enseignement Supérieur 4 : 13-22. **[In French]**
17. Duverger, M. (1969). "Ravan'kavi and siyāsāt, Psychoanalysis and Politics," trans. Abulfazl Ghazi. Negin Magazine 58: 2, 42 and 85. Available at: <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/641999> (Accessed 18 November 1402). **[In Persian]**
18. Duverger, M. (1975). Regim'hā-ye siyāsi, Political Regimes, trans. Nasser Sadr al-Hafazi. Tehran: Iran Books Printing and Publications. **[In Persian]**
19. Duverger, M. (1982). "Les vaches sacrées," in Léo Hamon, ed. Itinéraires. Études en l'honneur. Paris: Economica. **[In French]**
20. Duverger, M. (1986). Les Régimes Semi-présidentiels (Semi-Presidential Regimes). Paris: PUF. **[In French]**
21. Duverger, M. (1987). Échec au Roi. Paris: Albin Michel. **[In French]**
22. Duverger, M. (1993). Jāme'eh'shenāsi siāsi, Political Sociology, trans. Abulfazl Qazi Shariatpanahi. Tehran: University of Tehran, 2nd ed. **[In Persian]**
23. Favoreu, L. (1984). "Propos d'un Néo-Constitutionnaliste," in Jean-Louis Seurin, ed. Le constitutionnalisme aujourd'hui. Paris: Economica. **[In French]**
24. Favoreu, L. (1988). La politique saisie par le droit. Paris: Economica. **[In French]**
25. François, B. (1993a). "Du Juridictionnel au Juridique," in Jean-Jacques Chevallier, ed. Droit et Politique. Paris: PUF. **[In French]**
26. François, B. (1993b). "La constitution du droit? La doctrine constitutionnelle à la recherche d'une légitimité juridique et d'un horizon pratique," in Yves Poirmeur and Alain Bernard. La Doctrine juridique. Paris: PUF, 210-229. **[In French]**
27. François, B. (2010). "Maurice Duverger, La Gloire Avant L'oubli (en France)," Revue Internationale de Politique 17, 1 : 23-38, <DOI:10.3917/ripc.171.0023>. Available at: <https://www.cairn.info/revue-internationale-de-politique-comparee-2010-1-page-23.htm> (Accessed 2 October 2018). **[In French]**
28. Gatti-Montain, J. (1986). "Le Droit et Son Enseignement: Un Demi-siècle de Réflexions," Droits 4 : 109-122. **[In French]**

29. Gurvitch, G. (1960). *Traité de Sociologie*, dir. Revue Française de Sociologie, Paris: PUF, 2 vol. **[In French]**
30. Lavau, G. (1965). "La science politique et les cadres universitaires," *Revue de l'enseignement supérieur* 4: 143-154. **[In French]**
31. Lavau, G. (1969). AFSP, Entretiens du samedi, n°10, "L'état de la science politique en France," Mars. **[In French]**
32. Lochak, D. (1989). "La Doctrine sous Vichy ou les Mésaventures du Positivisme," in Danièle Lochak, ed. *Les Usages Sociaux du Droit*. Paris: CURAPP-Presses universitaires de France, 252-285. **[In French]**
33. De Merny, G. (2019). Dars'hā-ye hoghogh-e edāri dar madresseh-ye siyāsi, Administrative Law Lessons in the Political School, trans. Mirza Abdollah Khan, ed. Seyed Naser Soltani. Tehran: Negah-e mo'āser. **[In Persian]**
34. Parodi, J.L. (1972). *Les Rapports Entre Le Législatif et L'exécutif Sous la V e République 1958-1962*. Paris: Armand Colin. **[In French]**
35. Qazi Shariatpanahi, A. (1989). Hoghogh-e assāsi and nahād'hā-ye siāsi, Constitutional Rights and Political Institutions, Vol. I: Generalities and Foundations, Tehran: University of Tehran. **[in Persian]**
36. Qazi Shariatpanahi, A. (1992). "(Constitutional Law; The Course of Concept and Discourse from a Comparative Perspective," *Majaleh'i Dāneshkadeh'i Hoghogh and Ulom-e siyāsi*, Journal of the Faculty of Law and Political Science, 28: 30-78. Available at: https://journals.ut.ac.ir/article_15114.html (Accessed 18 November 1402). **[In Persian]**
37. Qazi Shariatpanahi, A. (1994). Bāyasteh'hā-ye hoghogh-e omomi (Constitutional Rights Requirements). Tehran: Yaldā. **[In Persian]**
38. Qazi Shariatpanahi, A. (1996). Goftār'hā-i dar hoghogh-e omomi, Speeches in Public Law, Tehran: Dādgstar, V. 1. **[In Persian]**
39. Soltani, N. (2011). "Darāmadi tārikhi bar masa'leh-ye ejrāye ghānoon-e asāssi, A Historical Introduction on the Implementation of the Constitution," *Nashri-ye hoghogh-e asāssi*, Journal of Constitutional Rights, 7, 13: 35-56. Available at: https://www.asasimag.ir/article_105029.html?lang=en (Accessed 18 November 2023). **[In Persian]**
40. Soltani, S.N. (2021). "Hoghogh-e asāssi -ye Na'neveshteh: darsi farāmosh'shodeh az abolfazl-e qāzi (Unwritten Constitutional Rights; A Forgotten Lesson from Abulfazl Qazi," *Dānesh-e hoghogh-e omomi (Journal of Public Law Knowledge*, 10, 34: 112-83, <DOI: 10.22034/qjplk.1400.237>. **[In Persian]**

41. Tabatabaei, S.J. (2017). "Sokhan'rāni dar hamāyesh-e Iran hamin jāst ke estādeh'im, Speech at the "Iran Conference, this is where we stand," Tehran: Khāneh-ye andishmandan-e oloom-e ensāni. Available at: <https://3danet.ir/iran-1395> (Accessed 18 November 1402). **[In Persian]**
42. Vedel, G. (1990). « Rapport de synthèse », in Association française des constitutionnalistes, La continuité constitutionnelle en France de 1789 à 1989. Paris: Economica. **[In French]**
43. Vedel, G. (1958-1959). Cours De Droit Constitutionnel Et D'institutions Politiques. Paris: Les cours de Droit. **[In French]**
44. Vedel, G. (1981). Une image de la science politique à travers la Revue française de science politique, étude quantitative (1951-1980) pour contribuer à une histoire de la science politique en France, mém. DEA d'Études politiques, IEP Paris. **[In French]**
45. Venn Dicey, A (2016). Daramadi bar hoghogh-e assasi, An Introduction to Constitutional Rights, ed. Seyed Naser Soltani. Tehran: Negah-e mo'āser. **[In Persian]**

COPYRIGHTS

©2023 by the University of Tehran. Published by the University of Tehran Press. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



